

# سلطنت و جمهوریت در ایران

حمید تقوایی

این نوشته بر مبنای مصاحبه با کانال جدید تدوین  
شده است

خلیل کیوان: در پی اعلام انصراف رضا پهلوی از سلطنت مباحث و اظهار نظرهای متفاوتی و پرسشهای گوناگونی پیرامون آینده سلطنت در ایران و فرم حکومت جانشین جمهوری اسلامی طرح شده. همچنین ایده جمهوری در ایران که میدانیم نسبتاً قدیمی است بار دیگر در مرکز توجه قرار گرفته است.

از نیمه اول قرن نوزده میلادی روشنفکران ایران در سفرهای خود به اروپا با ایده جمهوری آشنا میشوند و در ایران مطرح میکنند. در دهه های پایانی حکومت قاجار این ایده در میان بخشی از روشنفکران گسترش پیدا میکند و به یک گفتمان بدل میشود. با اعلام پادشاهی رضا شاه این مبحث بار دیگر به حاشیه رانده میشود و مجدداً در دهه های بیست و سی شمسی گفتمان جمهوری مطرح میشود. این دوره هم با کودتای ۲۸ مرداد خاتمه پیدا میکند. در پی انقلاب ۵۷ هم یک نوع جدید پادشاهی یا همان ولایت فقیه را بجای جمهوری می نشانند.

امروز که گفتمان جمهوری دوباره به پیش رانده شده

لازم دانستیم در این مورد با حمید تقوایی گفتگو داشته باشیم.

حمید تقوایی همانطور که میدانید رضا پهلوی اعلام کرده است که جمهوری را به سلطنت ترجیح میدهد. درباره این تصمیم ایشان تعابیر و تفاسیر مختلفی مطرح است. به نظر شما دلایل این تصمیم و اهمیت آن در فضای سیاسی ایران چه هست و چرا این اعلام نظر با چنین تعابیر و تفاسیر مختلفی روبرو شده؟

حمید تقوایی: قبل از جواب به سؤال شما باید تاکید کنم که تا آنجا که به مردم ایران مربوط میشود ۴۳ سال قبل انقلاب ۵۷ تکلیف سلطنت را روشن کرد. مردم نظام سلطنتی را کنار گذاشتند و از اینرو سلطنت دیگر جایی در سیاست ایران ندارد. ولی بخشی از طبقه حاکمه که از تخت افتاده بود همچنان این گفتمان را در اپوزیسیون ادامه داد با این توهم که دوباره برگردد و قدرت خودش را احیا کند. به این معنی هم این یک تلاش کاملاً رو به عقب و ارتجاعی بود. منتهی امروز تحت فشار فضای سیاسی و پیشرویهای مردم و جنبشها

و خیزشهایی مثل خیزش ۹۶ و ۹۸ و کلا هر چه چپ تر شدن و رادیکال تر شدن جنبش سرنگونی و جنبشهای حق طلبانه، حتی "شاهزاده" هم متوجه شد که سلطنت جایگاهی در تحولات سیاسی ایران نخواهد داشت و اگر بخواهد به نحوی به سیاست در ایران مربوط بماند ناگزیر است سلطنت را کنار بگذارد. به نظر من علت اصلی انصراف رضا پهلوی از سلطنت این فشار خیابان است. ایشان در صحبت در یک جلسه داخلی که روز بعدش علنی شد مفصلاً علیه سلطنت صحبت میکند و میگوید سیستم حکومتی نباید موروثی باشد و مقامات باید بر اساس لیاقت و تواناییهایشان انتخاب بشوند و سلطنت با حقوق بشر متناقض است و غیره و غیره.

این بحث در صفوف راست ولوله انداخت. به خاطر اینکه کلا اپوزیسیون راست محور و ستون فقراتش سلطنت است. حتی مدعیان جمهوریخواهی مقام و احترام ویژه ای برای "شاهزاده" قائل هستند و تا امروز هیچ نقد قابل توجهی به سیستم سلطنتی مطرح نکرده اند. این که جامعه ایران با سلطنت یکبار برای همیشه تعیین تکلیف کرد و سلطنت و مشروطیت و غیره نباید و نمیتواند

در آینده ایران جایی داشته باشد هیچ زمان از جانب جمهوریخواهان مطرح نشده است. حتی همین انتقاداتی که امروز رضا پهلوی به سلطنت مطرح میکند را کسی در میان کل اپوزیسیون راست عنوان نمیکرد. میخواهم بگویم کل نیروهای اپوزیسیون راست چه سلطنت طلب و چه جمهوریخواه کلاً تعیین تکلیفی با سلطنت نکرده بودند. در نتیجه وقتی که تنها وارث و کاندید پادشاهی خودش از تاج و تخت دست میکشد طبعاً همه صفوف راست به دست و پا می افتد. برخی میگویند این حرف تازه ای نیست و ایشان همیشه خواهان رای مردم در تعیین پادشاه بوده است! بعضی هم از سیستم سلطنتی دموکراتیک صحبت میکنند! حتی جمهوریخواهان نه از پایان گفتمان سلطنت و ورشکستگی گرایش سلطنت طلبی بعنوان یک ایده ارتجاعی و ضد دموکراتیک، بلکه از پیوستن شاهزاده به صفوف خود و وحدت اپوزیسیون در اثر این "تصمیم داهیان شاهزاده" اظهار خوشحالی میکنند.

این نوع توجیهات و اظهار نظرها بیش از همیشه بیانگر بی ربطی اپوزیسیون راست به تحولات سیاسی واقعی در

ایران است. این تلاش‌های بیحاصلی است برای اینکه سلطنت - جمهوریخواهان به نحوی موضوعیت خود را از دست ندهند. این نوع گفتمانها و تعابیر اساسا ناشی از به هم ریختن صفوف راست در اثر اعلام انصراف رضا پهلوی است.

خلیل کیوان: اشاره کردید که جمهوریخواهی هیچ زمان تکلیفش را با سلطنت روشن نکرده است. اما جمهوریخواهانی هستند که گرچه تاثیر چندانی در فضای سیاسی ندارند ولی هیچگاه سلطنت طلب نبوده اند. اینها را از جمهوریخواهانی که با سلطنت مماشات میکنند تفکیک نمیکنید؟

حمید تقوایی: من از بستر اصلی حرکت نیروهای اپوزیسیون راست صحبت میکنم. همانطور که در مقدمه اشاره کردید نه تنها امروز بلکه از اواسط قرن نوزدهم ایده جمهوریخواهی در ایران مطرح بوده است ولی هیچوقت به یک جنبش و یا حرکت اجتماعی تبدیل نشده است. هیچ زمان نیروهای راست نقد شفاف و روشنی به سلطنت نداشته اند. مشخصا تشکلهای و جریانهای اصلی

نیروهای اپوزیسیون راست در دوره محمدرضا شاه مثل جبهه ملی و نهضت آزادی و پان ایرانیستها و غیره هیچ زمان منتقد نظام سلطنتی، حتی در همان حد میانه روترین لیبرالهای غربی، نبوده اند. بستر اصلی این نیروها مشروطه خواهی بود. حتی کسی مثل مصدق که قهرمان ملیون است مخالفتی با شاه نداشت و معتقد بود مملکت شاه لازم دارد. او از شعار شاه سلطنت کند و نه حکومت فراتر نرفت و همیشه رادیکال ترین حرف ملیون جمهوریخواه در ایران همین بوده است. البته در مقاطعی از جانب بعضی از روشنفکران سیاسی مخالفت‌های اساسی تری با نظام ساهنشاهی مطرح شده ولی در حاشیه باقی مانده است. همیشه تحت تاثیر مذهب و ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی گفتمان ضد سلطنتی در میان صفوف راست گم شده و به محاق رفته است. در هر دوره از تاریخ معاصر در ایران نیروهای ملی و حتی مدعیان تجدد خواهی و جمهوریت نهایتا به گرد سلطنت و شاه گردآمده و سازمان یافته اند. تا امروز هم ما شاهد همین شرایط هستیم.

خلیل کیوان: یکی از پیامدهای انصراف رضا پهلوی از

سلطنت تاثیراتش بر سازمانهای مشروطه خواه است.  
سرنوشت این نیروها چه میشود؟

حمید تقوایی: به نظر من این نیروها بیش از پیش حاشیه ای و به تحولات سیاسی در ایران بیربط میشوند. حزبی مثل حزب مشروطه فی الحال دلیل وجودی خودش را از دست داده است و باید فکری بحال خودش بکند. کلا مشروطه طلبان اگر بخواهند همچنان بر احیای نظام شاهنشاهی در ایران پافشاری کنند از صحنه سیاسی حذف خواهند شد. اکنون برخی از طرفداران سلطنت به گفتمانهای مضحکی نظیر پیدا کردن یک خاندان سلطنتی جدید روی آورده اند و یا بدنبال نوه نتیجه ها و بازماندگان رضاخان بعنوان شاه بعدی میگردند. و یا از شاه انتخابی و سلطنت دموکراتیک صحبت میکنند! اینها همه پوچ و مضحک است. کسی این حرفها را جدی نمیگیرد. همانطور که بالاتر اشاره کردم تا آنجا که به مردم مربوط میشود هیچ زمان سلطنت جایگاهی نداشته است و بخصوص بعد از به زیر کشیدن خاندان پهلوی جامعه ایران پرونده سلطنت را برای همیشه بست. امروز وارث پادشاهی و امید سلطنت طلبان



نیز به این واقعیت پی برده است و این ضربه آخر کل نیروهای سلطنت طلب و سلطنت - جمهوریخواه را با بن بست مواجه کرده است. اگر این نیروها بخواهند به حیات سیاسی شان ادامه بدهند ناگزیرند سلطنت را تماما کنار بگذارند. یا اینها از سلطنت دست می‌شویند و یا مانند دایناسورها منقرض میشوند.

خلیل کیوان: تاثیر این تحولات بر جمهوریخواهی پارلمانی چیست؟ آیا گفتمان جمهوری پارلمانی تقویت خواهد شد؟

حمید تقوایی: گمان نمی‌کنم. همانطور که اشاره کردم جمهوریخواهی پارلمانی هیچ زمان به یک جنبش و حرکت جدی سیاسی ای در ایران تبدیل نشده است. اگر مساله بر سر نهادی به اسم مجلس و یا پارلمان است بیش از صد سال است که چنین نهادی در ایران وجود داشته است. از همان صدر مشروطه مجلسی که تشکیل شد گُلی به سر مردم نزد. مردم هم در دوره شاه پارلمان را تجربه کرده اند و هم در دوره جمهوری اسلامی. و در هر دو دوره با یک نهاد فرمایشی و فرمال

روبرو بودند که کاملاً از منویات "اعلیحضرت" و یا "مقام معظم رهبری" تبعیت میکند. از نظر تجربی این سابقه پارلمان در ایران است.

از نظر ایده و مکان سیاسی هم نیروهای راست، چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون، همیشه پارلمان را در قالب مشروطه و حفظ موازین اسلام تعریف کرده اند. اینجا هم همان رابطه تنگاتنگ پارلمانتاریسم ایرانی با مذهب و سلطنت را مشاهده میکنیم. همیشه نیروهای ملی‌گرا در ایران و نیروهای خواهان تغییر در شرایط سیاسی از محدود کردن قدرت شاه بوسیله مجلس فراتر نرفته اند و گویا علت دیکتاتوری بعد از دیکتاتوری این بوده است که قدرت شاه مشروط نشده است. و گویا اگر قدرت شاه را با پارلمان محدود کنیم همه جا گلستان خواهد شد. این تجربه تماماً شکست خورده است. انقلاب ۵۷ حتی شاه را کنار گذاشت ولی پارلمان همچنان نقش فرمال و فرمایشی خودش را حفظ کرد.

واقعیات فوق نشان میدهد که تاریخچه پارلمانتاریسم و جمهوریسواهی پارلمانی در ایران نظیر فرانسه و آمریکا

و دیگر کشورهای غربی نیست. بلکه شبیه جمهوری های آمریکای لاتین و رئیس جمهوریهای مادام العمر مانند حسنی مبارک و فرانکو و امثالهم است. جمهوری پارلمانی در ایران از این جنس است. یعنی دیکتاتوری جزء لایتجزای آنست.

از همین رو است که در ایران هیچ زمان نهاد پارلمان بعنوان نماینده مردم در برابر سلطنت مطرح نشده است در حالی که در غرب و مشخصا در انقلاب فرانسه که آغاز تحولات و تغییرات اساسی در اروپا بود پارلمانتاریسم و جمهوری پارلمانی کاملا در مقابل دربار و اشرافیت و سلطنت سر بلند کرد و قدرت گرفت. در ایران جمهوریخواهی و پارلمانتاریسم همیشه زیر شنل سلطنت و یا عبای آخوند خواسته است بجائی برسد. و بهمین خاطر همیشه ضعیف و بی خاصیت و بی حاصل بوده است.

اینها به نظر من فاکتورهائی است که باعث میشود جمهوریخواهی و پارلمانتاریسم با اقبال توده مردم ایران روبرو نشود و نتواند به یک حرکت و جنبش اجتماعی

تبدیل بشود.

خلیل کیوان: جمهوریّت در ایران همانطور که میدانید فراز و فرودهایی داشته است. در دوره مشروطیت تجدّد خواهانی جمهوریخواه بودند و پس از آن رضا خان در دوره کوتاهی از جمهوریّت دفاع میکند. ولی بعد از مدت کوتاهی از جمهوریّت دست میکشد و خودش را شاه اعلام میکند. در دوره بعد در دهه بیست و سی شمسی جمهوریّت در فضای باز سیاسی مجددا مطرح میشود. حتی در درون جبهه ملی بر سر این مساله شکاف می افتد، وزیر امور خارجه مصدق دکتر حسین فاطمی از جمهوریخواهی دفاع میکند و در مقابل، مصدق به چیزی بجز مشروطه رضایت نمیدهد. علیرغم این تلاشها می بینیم جمهوریّت در ایران هیچ زمان چیره نمیشود و بعنوان یک گفتمان غالب جایگاهی پیدا نمیکند. چرا اینطور است؟ شما دلایل عدم اقبال مردم از جمهوریخواهی را توضیح دادید اما چرا حتی در میان طبقه حاکمه و نیروهای سیاسی راست جمهوریخواهی دست بالا پیدا نمیکند؟

حمید تقوایی: نکته اول اینست که تاریخچه جمهوریت در ایران دو شاخه دارد که باید از هم تفکیک کرد. یک شاخه جمهورخواهی نوع جمهوری شورائی گیلان در دوره میرزا کوچک خان و یا جمهوری مهاباد و جمهوری آذربایجان است. اینها تحت تاثیر انقلاب اکتبر و کلا تحت تاثیر جنبش چپ شکل گرفتند و نهایتاً همه آنها بوسیله دولت مرکزی سرکوب شدند. بررسی این نوع جمهورخواهی بحث جداگانه ای می طلبد که اینجا واردش نمیشویم.

جمهوریتی که شما به تاریخچه اش رجوع کردید و در اینجا مورد بحث ما است اساساً در میان نیروهای راست، چه در اپوزیسیون و چه در قدرت، مطرح بوده است. این جمهوریت همانطور که بالاتر اشاره کردم همیشه بر بستر مذهب و ناسیونالیسم از نوع ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی قرار داشته و نشو و نما پیدا کرده است. جمهورخواهی در غرب با لیبرالیسم و مدنیت عجین بود. جمهوریت مترادف بود با رجوع بمردم بعنوان مرجع حکومت، سکولاریسم و قطع دست مذهب از حکومت، آزادیهای مدنی و قانونی، اینکه حکومت موروثی نیست

و همه مقامات باید انتخابی باشند و حقوق شهروندی و غیره. اینها بستر اصلی جمهوریخواهی بود که بر اساس انقلاب علیه نظم کهن، علیه قدرت اشراف و شاه و سطننت و دربار، شکل گرفته بود. ولی در ایران جمهوریت این روند را نداشت.

در ایران یک رکن اصلی جمهوریت سلطنت و عظمت طلبی ایرانی است. جمهوریخواهی ایرانی با سلطنت عجین است به این خاطر که نظام پادشاهی ۲۵۰۰ سال سابقه داشت و ملیون ایرانی نمیخواستند از این سابقه "پرافتخار"، که بویژه بمذاق عظمت طلبی طبقه ای که تنها میتوانست به گذشته خود افتخار کند خوش می آمد، بند ناف خود را ببرند. به جمهوریخواهی دکتر فاطمی اشاره کردید اما جبهه ملی را او نمایندگی نمیکرد، رهبر و چهره اصلی اش مصدق بود که خود طرفدار نظام سلطنتی بود. نهضت آزادی و یا افرادی نظیر شاپور بختیار و علی شایگان نیز همین رویه را داشتند. اینها نه هیچ زمان نظام سلطنتی را بچالش میکشیدند و نه قدرت مذهب را.

چهره های معدود جمهوریخواهی در ایران نیز مذهب پناه و اسلام پناه و مشروطه پناه بودند. در دوره رضاخان که شما مثال زدید بالاخره آخوندهائی نظیر مدرس مقابل جمهوریخواهی ایستادند و موضوع را منتفی کردند. ولی حتی نفس اینکه کسی مثل رضاخان ادعای جمهوریخواهی میکند و بعد با اندک مخالفت اخوندها از جمهوریت دست میکشد و به یک شاه دیکتاتور تبدیل میشود نشان میدهد که گفتمان جمهوریخواهی چقدر توخالی و ضعیف بوده است. به این میماند که مثلا آتاتورک تحت تاثیر مذهب بیون از خیر جمهوری بگذرد و سلسله پادشاهی تازه ای را شروع کند! و یا مثلا در انقلاب کبیر فرانسه روبسپیر تحت فشار کلیسا تاج شاهی به سر بگذارد!

میخواهم بگویم نفس اینکه کسی مثل رضاخان قلدر بحث جمهوریت را مطرح میکند نشان میدهد این گفتمان چقدر به حتی رقیقترین آرمانهای لیبرالی در غرب نامربوط است. در عوض آنچه کاملا برجسته است امتیاز به مذهب و احترام به اعلیحضرت و تاریخ پرافتخار شاهنشاهی و غیره است.

یک علت این امر اینست که جامعه ایران در یک دوره نسبتاً طولانی تحت سلطه قدرتهای استعماری بوده است. چه در زمان قاجار که روسیه تزاری و انگلیس در ایران نیروهای پرنفوذی بودند، چه در دوه رضا خان که با کودتای انگلیسی آمد و با ارداه انگلیس رفت، و چه بعد از کودتای ۲۸ مرداد که آمریکا در سیاست ایران دست بالا پیدا کرد، یک رگه اصلی اعتراضات ملیون و نیروهای جمهوریخواه و مشروطه چی ضدیت با این قدرتهای خارجی بود. و در نتیجه در تقابل با این قدرتها عظمت طلبی ایرانی، رجوع به فرهنگ و گذشته خود، رجوع به "دین و مذهب خودمان" و تاریخچه "پرافتخار خودمان" جایگاه برجسته ای نزد ملیون ایرانی پیدا میکند. یکی از اعتراضات مدرس و آخوندهای آن دوره به جمهوریت اینست که این طرح انگلیسی ها است؛ انگلیسها میخواهند از طریق جمهوریت مذهبمان را از ما بگیرند و غیره. همیشه در میان الیت سیاسی جامعه با جمهوریخواهی - جمهوریت به معنی کنار گذاشتن سلطنت و دربار و مذهب و قدرت آخوندها - به عنوان ایده وارداتی از غرب استعمارگر مخالفت میشده است.



بویژه بعد از کوتای ۲۸ مرداد تمام ترقیخواهی نیروهای اپوزیسیون در ضدیت با آمریکا و شاه بعنوان دست نشانده آمریکا خلاصه میشد.

در این روند صد ساله و هر چه از انقلاب مشروطه دورتر میشویم میبینید که فاکتور مقابله با استعمار بیش از پیش یک معنی ارتجاعی مقابله با دستاوردهای تمدن غربی پیدا میکند و جمهوری و جمهوریت یکی از این دستاوردها است. این درهم آمیختگی ناسیونالیسم استقلال طلب با مذهب و سلطنت پاشنه آشیلی بوده است که هیچوقت اجازه نداده جمهوریخواهی یک چهره مترقی در ایران به خودش بگیرد و به یک گفتمان مسلط حتی در صفوف نیروهای راست تبدیل بشود.

خلیل کیوان: به این ترتیب احزاب و جریانات و شخصیت‌های مدعی جمهورخواهی در ایران تاریخا نشان داده اند جریزه و رمق لازم را برای اینکه نام جمهوری را مستقر کنند نداشته اند. امروز جمهوریخواهی در ایران چه موقعیت و مختصاتی دارد؟ آیا توان این را دارند که ایران را بعد از جمهوری اسلامی به یک جمهوری

## سکولار بدل کنند؟

حمید تقوائی: امروز هم همچنان ارزشها و ایده ها و آرمانهای جمهوریخواهان اساسا حول عظمت طلبی ایرانی و تقدس آب و خاک و افتخار به نیاکان و همچنین لکنت زبان در برابر مذهب و سلطنت بنا شده است. برای خالی نبودن عریضه و اساسا در همجهتی با دول غربی از حقوق بشر دم میزنند (عینا مانند رجوع سلطنت طلبان به حقوق بشر) اما رگ گردنشان برای تمامیت ارضی و تقدس پرچم و ایرانیت و سه جزیره و خلیج همیشه فارس و غیره بیرون میزند. شما اگر به تبلیغات و ادبیات سیاسی اینها رجوع کنید میبینید که بخش اعظم آن حول همین مفاهیم و مقولات است. پاشنه آشیل و ضعف اساسی جمهوریخواهی ایرانی اینست که ایده های مربوط به جمهوریت به معنی حقوق مدنی مردم و دخالت مردم و رای مردم و لذا مقابله و نقد پیگیر و فعال نظام شاهنشاهی و مخالفت با نقش مذهب در دولت، که قاعدتا جمهوریت باید آنتی تز آن باشد، کلا از گفتمان و تبلیغات و پلاتفرم سیاسی آنها غایب است. همانطور که گفتم نهاد سلطنت یک امر محوری در میان

کل نیروهای راست هست به این خاطر که زمان حال را به تاریخ پر افتخار گذشته ربط میدهد. حتی همین امروز جمهوریخواهان در برابر شاهزاده کلاه از سر برمیدانند و او را نماینده ایران و ایرانیّت و وحتّ ملی میدانند.

نکته مهمتر اینست که اگر در دوره ای جمهوریخواهی در مقابل نظامهای قرون وسطائی - که در ایران قبل از اصلاحات ارضی حاکم بود - حرفی برای گفتن داشت بعد از سلطه کامل و توسعه کاپیتالیسم در ایران از این نظر هم دیگر جنبه مترقی ای ندارد. اصلاحات ارضی در ایران از بالا و بوسیله محمدرضا شاه انجام گرفت و بورژوازی ایران از این نظر هم تضاد منافع و نقدی به نظام سلطنتی ندارد. امروز دیگر هر نوع ترقیخواهی ای مربوط میشود به نقد سلطه طبقه سرمایه دار در ایران مستقل از فرم و شکل حکومتی اش. و طبعاً حتی جریانات اپوزیسیون راست که خود را سکولار و دمکرات میدانند نمیتوانند با این نقد همراه باشند. نمیتوانند واقعیت رابطه حکومت مذهبی و دیکتاتوری در ایران امروز به نظام سرمایه داری را ببینند و برسمیت بشناسند. شاه و مذهب هنوز در دستگاه فکری و دکترین آنها جا دارد

چرا که سرمایه داری ایران بدون این نهادها نمیتواند سلطه خود را بر جامعه حفظ کند.

دیکتاتوری دوره محمدرضا پهلوی و دیکتاتوری دوره جمهوری اسلامی دیگر پایه هایش نظام فئودالی نیست بلکه نفس سرمایه داری است. سرمایه داری در ایران حتی اگر نظام جمهوری را مستقر کند نظامی شبیه حکومت دیکتاتورها و رئیس جمهورهای مادام العمر در آمریکای لاتین و آفریقا و دیگر کشورهای باصطلاح جهان سومی خواهد بود. جمهوریخواهی نیروهای راست به اینجا میتواند منجر بشود و همین جمهوری اسلامی یکی از مصادیق آنست.

به این ترتیب جمهوریخواهی که زمانی میتوانست در مقابل فئودالیسم مترقی باشد با سلطه تمام و کمال سرمایه داری در ایران این موقعیت را کاملاً از دست میدهد. آنزمان که میتوانست و شرایط تاریخی اش فراهم بود دیکتاتوری سلطنتی را بچالش نکشید چه برسد به امروز که خود به دیکتاتوری سرمایه نیازمند است.

این را هم اضافه کنم که داشتن نظام پارلمانی نظیر فرانسه در ایران یک رویا است. چنین چیزی ممکن نیست. به نظر من جمهوریت به معنی یک حکومت مبتنی بر رای مردم، مدافع توده اهالی و آزادیخواه و برابری طلب تنها میتواند جمهوری سوسیالیستی، یعنی نظامی مبتنی بر شوراهای مردم باشد. جمهوریهای پارلمانی هم از نظر تحلیلی و هم از نظر واقعی و تجربی نشان داده اند که جز دیکتاتوری حاصلی برای مردم ایران نخواهند داشت.

خلیل کیوان: امروز که دیگر سلطنت کنار کشیده و جمهوریت تبدیل به گفتمان اصلی طیف نیروهای راست شده است سؤال اینست که چه نوع جمهوری ای میتواند مردم را آزاد کند. شما جمهوری شورائی را مطرح میکنید ولی مدعیانی هستند که معتقدند جمهوری پارلمانی میتواند انتخاب بهتری باشد. تفاوت جمهوری شورائی و جمهوری پارلمانی در چیست؟

حمید تقوائی: در جمهوری پارلمانی در ایده آل ترین شکلش هر چهار سال یکبار مردم رئیس جمهور انتخاب

میکنند و دیگر هیچ دخالتی در امور ندارند تا چهار سال بعد. در این فاصله هم احزاب حاکم به کمک رسانه ها و پول و نفوذی که دارند معزشوئی و زمینه سازی میکنند تا از میان دو یا تعداد معدودی از احزاب حکومتی مردم یکی را انتخاب کنند و باز تمام امور را به او بسپارند تا دوره بعدی. این روندی است که تازه در کشورهای صنعتی غربی و باصطلاح در "مهد دموکراسی" جریان دارد.

چنین انتخاباتی ربطی به رای و اراده مردم ندارد. رئیس جمهور میتواند جنگ براه بیاورد، سیاستهای ریاضت کشی اقتصادی پیاده کند، از خدمات عمومی و حق تحصیل و بهداشت رایگان و بیمه ها و غیره بزند، تسمه از گرده طبقه کارگر بکشد و به هیچکس هم جوابگو نباشد. حتی اگر اکثریت بالائی از مردم با این سیاستها مخالف باشند دستشان بجائی بند نیست تا زمان انتخابات بعدی که باز همین داستان از سر گرفته بشود. در فرهنگ سیاسی غرب وعده انتخاباتی معادل دروغ است. وعده میدهند و پولهای میلیاردی خرج تبلیغات انتخابی میکنند و رای جمع میکنند و بعد که

بقدرت میرسند آن کار دیگر میکنند.

این تازه شکل ایده آل جمهوری پارلمانی است. در ایران ولی حتی همین هم امکان پذیر نیست. بخاطر اینکه سرمایه داری ایران از نظر اقتصادی ناگزیر است طبقه کارگر را به بردگی بکشد تا بتواند در بازار جهانی با کشورهای پیشرفته تر رقابت کند. وضعیتی که امروز طبقه کارگر در کشورهای غربی دارد و رفاه نسبی ای که کارگران و توده مردم از آن برخوردارند در اثر مبارزات چند دهساله کارگران بدست آمده است و پیشرفتهای تکنولوژی تولید باعث شده سرمایه داری بتواند این شرایط را تحمل کند و همچنان سودآور بماند. در ایران و کشورهای نظیر آن هیچیک یک از این شرایط فراهم نیست. اگر حتی نیمی از حقوق کارگران سوئدی، از سطح دستمزدها تا حق تشکل و بیمه و بهداشت و غیره، را به کارگران ایرانی بدهند سرمایه داری ورشکست خواهد شد چون آن بارآوری و تکنولوژی بالا را ندارد. بنابراین اگر قرار باشد سرمایه داری در ایران حفظ بشود، حال با هر فرم حکومتی، سلطنت یا جمهوری یا هر شکل دیگری، باید بیحقوقی هرچه بیشتری به کارگران تحمیل

کند و به این منظور کل جامعه را به اختناق بکشد.

این علت اصلی و پایه ای دیکتاتوریه‌ها در ایران عصر حاضر است. رئیس جمهور باید مانند شاه دیکتاتور باشد و پارلمان هم باید به یک نهاد فرمال و فرمایشی تبدیل بشود تا نظم سرمایه بتواند سر پا بماند. در جمهوری اسلامی عینا همین اتفاق افتاد. مردم شاه را بزیر کشیدند ولی جایش را یک ولی فقیه با یک مجلس تشریفاتی گرفت و با یک رئیس جمهوری که تابع ولی فقیه است. این وضعیت جمهوریخواهی در ایران است.

ازینرو باید گفت که جمهوری پارلمانی جواب مردم ایران نیست. این تصویر که گویا با جمهوری پارلمانی ایران جامعه ای نظیر فرانسه خواهد شد واقعی و عملی و امکان پذیر نیست. تنها راه آزادی و رهائی جامعه و آن نوع جمهوری است که نه به پارلمان بلکه به رای مستقیم مردم یعنی شوراهای مردم و اعمال اراده شوراها در تصمیمگیریها و عزل و نصب مسئولین هر گاه شوراها اراده کنند مبتنی باشد.



خلیل کیوان: اجازه بدهید در همین مورد سئوالی طرح کنم. شما از شوراها و جمهوری سوسیالیستی صحبت میکنید. اما مخالفین این نوع حکومت میگویند جمهوری های سوسیالیستی کارنامه خوبی ندارند. و بیشتر به تجربه شوروی و کشورهای اقمارش اشاره میکنند. میگویند نمونه موفق نمیتوانید ارائه بدهید. پاسخ شما به این نوع منتقدین چه هست؟

حمید تقوائی: حزب ما از همان دوره قبل از فروپاشی دیوار برلین منتقد عمیق تری از شرایط شوروی بوده است. نظام شوروی با هیچ تعبیری سوسیالیستی نبود بلکه یک نوع سرمایه داری دولتی بود. این را حتی متخصصین و کارشناسان اقتصادی غرب بخوبی میدانستند منتهی در تبلیغات و پروپاگاندای جنگ سردی مدام بعنوان یک حکومت کمونیستی به آن حمله میکردند تا از "خطر سرخ" در کشور خود و کلا کشورهای متعلق به کمپ غرب جلوگیری کنند. صرفنظر از این تبلیغات هر اقتصاددان و شوروی شناس میدانست که در شوروی نوعی سرمایه داری برقرار است. همانطور که در مورد چین هم امروز همه بر این واقعیت آگاه هستند و همه از

سرمایه داری مدل چینی صحبت میکنند. همه می‌انند چین دومین قدرت اقتصادی دنیا است و این قدرت را نه با اتکا به یک نظام سوسیالیستی بلکه نوعی سرمایه داری که مدل چینی نامیده میشود بدست آورده است. مدل چینی تا آنجا که به طبقه کارگر آن کشور مربوط میشود یکی از اسارت‌بارترین و پر مشقت‌ترین مدل‌های سرمایه داری است.

ولی جدا از این واقعیات، شرایط امروز ایران کاملاً از شرایط شوروی در مقطع انقلاب اکتبر متفاوت است. در شوروی شوراها پا نگرفت و بزودی معنی واقعی اش را از دست داد بخاطر اینکه انقلاب اکتبر در مقابل یک سیستم نیمه فئودالی شکل گرفته بود که میبایست قبل از هر چیز با تزاریسم و اشرافیت زمین دار تعیین تکلیف میکرد. باید دست به اصلاحات ارضی میزد و از ملاکین تماماً خلع ید میکرد. این گرایش صنعتی کردن روسیه ابتدا تحت نام منشویسم و بعد از پیروزی بلشویکها در لباس بلشویسم به جلو رانده شد و قدرت را در دست گرفت. این جریان به شوراها نیازی نداشت. این خط بالاخره در حزب بلشویک و حکومت دست بالا پیدا کرد و ایده و

هدف صنعتی کردن روسیه بجای سوسیالیسم نشانده شد و یا بهترست بگوئیم ایده سوسیالیسم با صنعتی کردن یکسان گرفته شد و تخت عنوان سوسیالیسم سیلست صنعتی کردن روسیه را به پیش بردند و از این نظر هم موفق شدند. آنچه نهایتا شوروی را فروپاشاند همین تناقض پایه ای بین سیاستهای کاپیتالیستی و ادعاهای سوسیالیستی حکومت شوروی بود. این سیستم، سیستم سرمایه داری دولتی عظمت طلب و صنعتی روس، به شورا نیازی نداشت. و بهمین خاطر نظام شورائی اصلا پا نگرفت.

جنبه دیگر اینکه از نظر عملی امروز تکنولوژی ارتباطاتی نظام شورائی را بسیار امکان پذیر و در دسترس کرده است. بعد از انقلاب الکترونیک دنیا به یک دهکده جهانی تبدیل ده است و در هر جامعه ای مردم میتوانند با سهولت بیشتری در یک سطح وسیع با هم مشورت و تصمیم گیری کنند. و تصمیمشان را اعلام و اجرا کنند. بنابراین از نظر فنی و عملی هم در عصر ما شرایط برای شکلگیری نظام شورائی بسیار آماده تر از گذشته است.

این شرایط نشان میدهد که تجربه ایران و آنچه در مورد نظام شورائی در ایران مطرح میکنیم کاملاً از شرایط صد سال قبل جامعه شوروی متفاوت است. در ایران اولاً سرمایه داری کاملاً مسلط شده است. و ثانياً نظامهای پارلمانی امتحان خود را پس داده اند و جز دیکتاتوری حاصلی نداشته اند. از سوی دیگر تحولاتی که تحت نام سوسیالیسم ولی برای صنعتی کردن روسیه رخ داد در ایران فی الحال اتفاق افتاده است. جامعه ایران یک جامعه صنعتی است و سرمایه داری کاملاً مسلط است. و مناسبات و روابط و دردها و مسائل ناشی از سرمایه داری است و نه ناشی از نظامهای عقب مانده فئودالی و یا نیمه فئودالی. این شرایط نشان میدهد که جمهوری شورائی در ایران کاملاً جایگاه و زمینه و امکان تحقق دارد.

و بالاخره دلیل آخر و شاید مهمتر من اینست که شوراها در اثر تبلیغات و یا سیاستهای احزاب چپی مثل حزب ما در ایران پا نگرفت بلکه ثمره انقلاب ۵۷ بود. شوراها بعد از سقوط شاه و تا حد زیادی به شکل خوبخودی - مسلماً تحت تاثیر انقلاب اکتبر و لی نه در اثر تبلیغات

نیروهای چپی که اصلا در گورستان آریامهری امکان چنین تبلیغاتی نداشتند - شکل گرفتند و همه گیر شدند. مردم انقلابی که میخواستند در امور مستقیما دخالت کنند همه جا در کارخانه ها و دانشگاهها و حتی ادارات شوراها را تشکیل دادند.

میخواهم بگویم ایده شورا در بطن جامعه ایران هست. همین امروز زیر فشار جمهوری اسلامی کارگران هفت تپه ایده اداره شورائی را اعلام کرده اند و با استقبال جوانان و دانشجویان و بخشهای دیگر طبقه کارگر روبرو شده است. شورا در ایران، برخلاف جمهوریخواهی پارلمانی، فقط یک ایده نیست، یک جنبش و یک خواست اجتماعی است. هر زمان کمی اختناق حاکم سست بشود جامعه به سمت پارلمان نمیرود، به سمت شورا سوق پیدا میکند. آرمان توده مردم پارلمان نیست - آنطور که مثلا در انقلاب کبیر فرانسه بود - بلکه شورا و اداره امور بوسیله شوراها است. به همین دلیل حتی در انقلاب ضد سلطنتی سال ۵۷ نیز چیزی که مطرح نبود پارلمان و نظام پارلمانی بود. هیچ نیروی لیبرالی با گفتمان پارلمان نمیتوانست حتی چهار نفر را بدور

خودش جمع کند. در حالیکه شوراها فراگیر شد بدون اینکه هیچ نیروی چپی تبلیغات پیگیری در این مورد داشته باشد.

به همین خاطر هم هست که حزب ما تجربه شوراها را در برنامه خودش به یک رکن ساختمان جمهوری سوسیالیستی در ایران تبدیل کرد. جمهوری سوسیالیستی یک جمهوری شورائی است یعنی بر مردم متشکل در شوراها بعنوان ارگانهای تصمیمگیری و اداره امور جامعه مبتنی است.

این امر بخصوص با توجه به تکنولوژی ارتباطاتی امروز کاملاً امکان پذیر است. تنها راه عملی و ضروری و مطلوب برای رهائی جامعه ایران روی اوری به جمهوری شورائی هست.

۸ آوریل ۲۱

تقاضای عضویت و همکاری،  
ارسال پیام و گزارش از طریق:

پیامگیر تلگرام: @wpi\_tamas

و یا با ارسال پیام به شماره

۰۰۴۶۷۰۰۴۴۷۴۲۵

سیگنال، واتساپ و تلگرام

اینستاگرام